

مدل رنسانس اسلامی قرن چهارم هجری، نقشه راهی برای شکل دادن تمدن نوین اسلامی

کریم تفضلی

دکترای جامعه‌شناسی و کارشناس پژوهشی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران.

karimtafazzoli@yahoo.com

چکیده

یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی ایده تمدن‌سازی اسلامی، در گذر چهار دهه از تاریخ آن، بوده است که مخصوصاً در دو دهه اخیر این موضوع پررنگ‌تر شده و اهتمام در جهت راهکارهای عملیاتی آن در صدر کارهای دولتمردان و نظریه‌پردازان دینی و سیاسی قرار گرفته است. اما با توجه به ایجاد مراکز با این هدف و صرف منابع مالی و انسانی برای تحقق این مهم، هنوز این مباحث در سطح باقی مانده و در جهت پی‌ریزی‌های اندیشه‌ای و برنامه‌ای آن اقدامی مؤثر صورت نگرفته است. یکی از راهکارهای بنیادی، جهت رسیدن به تمدن‌سازی، عملیاتی نمودن برنامه‌ها برای رسیدن به مقصد است. مدل‌سازی یکی از راه‌های عینی نمودن اهداف برنامه‌هاست. در مدل مد نظر این مقاله، مؤلفه‌های ما در

سه سطح حاکمیت و مدیریت سیاسی، نهادهای فرهنگی و آموزشی، نهادهای اجتماعی بررسی شده است. یافته‌های ما در این مقاله این است که اولاً آنچه که ما آن را تمدن اسلامی قرن چهارم هجری می‌نامیم تمدن اسلامی نیست بلکه تمدن مسلمانان است. این تمدن مرهون سه عامل رشد اقتصادی، کارآمدی سیاسی، اعتماد و سرمایه اجتماعی در رشد و شکل‌گیری خود است. در شرایط حاضر نیز ما به این عوامل در شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی نیاز داریم.

کلیدواژه‌ها: قرن چهارم هجری، رنسانس اسلامی، تمدن اسلامی، تجربه تاریخی، تمدن نوین اسلامی.

مقدمه و طرح مسئله

این امر مسلم است که هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ نیست بلکه همه جوامع و اجتماعات انسانی دارای شبکه‌ای از روابط اجتماعی‌اند و شیوه‌ای زیستی بر این شبکه حاکم است که آن را فرهنگ می‌نامند. حال ممکن است شرایطی فراهم شود که یک جامعه از جامعه دیگر پیشی بگیرد و به دستاوردهایی از تکنیک و فن و بسط و گسترش در سیستم آموزشی و سایر نهادهای خود برسد و به اقتصاد، فرهنگ و سیاستی توسعه‌یافته‌تر از بقیه دست پیدا کند که آن را می‌توان تمدن نامید.

سؤال اساسی این است که چه شرایطی موجب پیدایش تمدن‌ها می‌شود. می‌توان گفت اولین گام در ایجاد تمدن‌ها در گذشته وجود دولت‌های مقتدر و ثروتمند بوده که توانایی کنترل بر محدوده وسیعی از سرزمین‌های تحت حاکمیت خود را، به دلیل ایجاد زیرساختهای ارتباطی و زیرساختهای مدنی یا سیستم شهری، داشته‌اند. جمعیت انبوه در شهرها، همراه با رونق اقتصادی و زیرساخت‌های آماده منجر به شکل‌گیری تخصص‌ها به پیامد آن، یعنی ظهور اقشار و طبقات اجتماعی، منجر می‌گردید و با وجود زمینه‌های فکری و اندیشه‌ای یا مذهبی و ارزش‌های فرهنگی خاص، تمدنی متمایز در تاریخ بشری شکل می‌گرفت.

اسلام، از ادیان ابراهیمی و یک دین جهانی، هم در گسترش یک پیام دینی توفیق داشت و هم موجب ساختن تمدنی شد که در دوره‌ای خاص شرق و غرب عالم را در

بر گرفت. از آنجاکه رویکرد اصلاحی در ذات و جوهر پیام نبوی بوده است، ساختن دنیای مؤمنان نیز، که نوعی تمدن‌سازی است، جزء برنامه تبلیغی و ترویجی، از آغاز رسالت پیامبر تا اجتماع‌سازی و حکومت‌سازی ایشان و حرکت‌های اصلاحی بعد از پیامبر تا به حال، بوده است. «اصلاح جزء مهمی از تاریخ اسلام بوده است. پیامبر مصلح، محمد، و جامعه نخستین وی در تقلا برای پیشرفت دنیایشان از طریق تأسیس یک نظم اسلامی بودند» (اسپوزیتو، ۱۳۹۶: ص ۱۵۹).

بر اساس نظر سیدحسین نصر (2003: p vii) اسلام هم تمدن و هم دین است: «اسلام هم دین است و هم تمدن، واقعیتی تاریخی که چهارده قرن تاریخ انسان را در بر گرفته و ظهوری جغرافیایی که محدوده‌ای وسیع از آسیا و آفریقا و بخشی از اروپا را درنوردیده است. و آن همچنین یک واقعیت معنوی و فراتاریخی است که درون و بیرون انسان‌های بی‌شماری را، باتوجه به شرایط زمانی و مکانی مختلف، تغییر داده است.» این تفاوت‌ها، در خصوص وجه تمدنی و دینی اسلام، مربوط به زمان حال نیست بلکه از زمان‌های دور این تفاوت‌ها وجود داشته است. مثلاً «ابوریحان بیرونی زبان عربی را، پیش از آنکه زبان دینی بدانند، زبان فرهنگی قلمداد می‌کند». (King, 2004: P. 15)

ما چهار فرضیه اساسی را در این مقاله دنبال می‌کنیم. فرضیه اول این است که در تجربه تاریخی گذشته اسلامی آنچه به‌عنوان تمدن‌سازی اسلامی شکل گرفته تمدن مسلمانان بوده است و نه تمدن اسلامی. فرضیه دوم اینکه حاکمیت کارآمد ضرورت اول تمدن‌سازی اسلامی است. فرضیه سوم اینکه بدون فضای تساهل و آزادی افکار و اندیشه تمدن مسلمانان شکل نگرفته است. فرضیه چهارم اینکه بدون رونق اقتصادی و بالا بودن سطح معیشتی مردم، تمدن مسلمانان بستر مناسب برای رشد نداشته است.

در این تحقیق با روش تاریخی و اسنادی، می‌خواهیم بدانیم که آیا امکان ترسیم یک مدل با استفاده از تجربه تاریخی رنسانس اسلامی قرن چهارم هجری به‌عنوان نقشه راهی برای شکل دادن تمدن نوین اسلام وجود دارد. همچنین ترسیم این مدل بر اساس تجربیات تاریخی تا چه میزان به آسیب‌شناسی موانع شکل‌گیری تمدن‌سازی نوین اسلامی، در ایران امروز، مدد می‌رساند.

پیشینه تحقیق

زمینه مطالعه و تحقیق بر روی تمدن اسلامی از چند جهت بسیار وسیع و گسترده است. اولین گروه محققان مستشرقانی بوده‌اند که به دلیل پیدا کردن شناخت یا داشتن انگیزه‌های سیاسی به دنبال تحقیق درخصوص گذشته و حال جوامع اسلامی بوده‌اند. به‌طور مثال می‌توان به کتاب آدام متز (۱۳۶۴) در خصوص قرن چهارم هجری اشاره کرد که این مؤلف از ابعاد مختلف به شناخت این قرن پربار و شکوفای تاریخ اسلام می‌پردازد. همچنین آربری و موننگمری وات و گیپ هم در این گروه قرار می‌گیرند.

دومین گروه محققانی هستند که به دنبال بررسی عوامل رشد تمدن مدرن غربی بوده‌اند و در این راستا به یک عامل مهم دست یافته‌اند که آن هم تأثیر تمدن اسلامی بر مدرنیته غربی بوده است. در اینجا ضروری بوده است که تمدن اسلامی را نیز واکاوی نمایند. البته موننگمری وات نیز در این خصوص تألیفی جداگانه دارد. این «محققان به سهم مسلمانان در توسعه تمدن اسلامی و غربی توجه نمودند. آن‌ها تحقیقات کارا و دقیق میدانی برای آشکارسازی میراث بی‌شمار تمدن میانه اسلامی به کار بردند و آشکار کردند که رنساس و تمدن مدرن غربی، خیلی بیشتر از آن چیزی که ذکر شده است، مدیون تمدن اسلامی است. آن‌ها همچنین خاطر نشان کردند که تمدن اسلامی در برخورد با غیرمسلمانان دگم و درون‌گرا نبود» (Essa and Ali, 2010: p 1). نظیر این محققان، در گروه دوم، می‌توان از امثال احمد عیسی و عثمان علی نام برد که در مرکز مطالعات تفکر اسلامی در امریکا مشغول به کارند.

سومین گروه متفکران اسلامی‌اند که بعد از برخورد با تمدن مدرن غربی و درخواستن از خواب تاریخی به پیشینه و گذشته خود تفاخر جستند و مطرح کردند که ما در گذشته از این سابقه تمدنی برخوردار بوده‌ایم پس این قابلیت را داریم که در آینده نیز به این درجه از توسعه و پیشرفت دست یابیم. «تجددگرایان اسلامی روی سازگاری اسلام با عقل، علم و تکنولوژی متمرکز شدند. آن‌ها سهم بسیار عظیم تاریخی مسلمانان در ریاضیات، جبر، هندسه، پزشکی و سایر علوم را متذکر شدند تا نشان دهند که اسلام مذهب عقل و ترقی است» (اسپوزیتو، ۱۳۹۶، ص ۱۶۲). سیدحسین نصر، با کتاب اسلام دین تاریخ و تمدن، شاخص‌ترین متفکر اسلامی در این گروه است.

دین و تمدن در اسلام

آنچه که ما تعریف رایجی از تمدن، به معنی دستاوردهای فکری و تکنولوژیک، می‌شناسیم و نمونه‌های آن را نیز در طول تاریخ (از قبیل تمدن‌های یونان، روم، تمدن اسلامی عصر عباسی و تمدن مدرن غرب) برمی‌شماریم، هیچ‌وقت رسیدن به این تمدن‌ها پیام، هدف و رسالت اسلام نبوده است. چه بسا ما عباسیان را غاصبان خلافت و حکومت اسلامی می‌دانیم. در این دوره ائمه شیعه بیشترین آزار و اذیت را نیز متحمل شدند. پس می‌توان گفت که پیام دین اسلام، همانند سایر ادیان، پیام رستگاری، فلاح و آزادی انسان از تعلقات دنیایی و نفسانی است و در اسلام جامعه‌سازی و حکومت‌سازی در امتداد و ابزاری در راستای تکمیل مکارم اخلاقی و فلاح و رستگاری انسان است. از آن گذشته، کناره‌گیری و ترک دنیا نیز در این آموزه‌ها جایی ندارد و مادیت در دین اسلام بستری برای توسعه معنوی و دینی بوده است. پس، ناخودآگاه، امر رفاه و برخورداری از مواهب دنیایی اصلی‌ترین هدف در سازمان جمعی جامعه اسلامی می‌شود. دلیل پویایی و تدوین فقه و گستردگی آن در علوم حوزوی بیانگر این موضوع است. به تدریج از دوران پیامبر تا خلافت عباسیان به دلیل پیچیدگی شرایط و گستردگی حکمرانی دنیای اسلام، شاهد رشد یک دستگاه عظیم و سازماندهی شده برای اداره جامعه اسلامی هستیم که، علاوه بر نوآوری در یک سیستم حکومتی نوپا، از همه تجربیات گذشته فتوحات اسلامی نیز بهره برده است. پس حاکمیت اسلامی توانست با حفظ مؤلفه‌های دینی در یک جامعه دینی از همه دستاوردهای ملل و اقوام اسلامی در خصوص اداره جامعه، سیاست و حکمرانی بهره‌برداری کند و به کارایی سیستم حکومتی خود بیفزاید و محدوده‌های وسیع سرزمین‌های خود را، تحت عنوان سرزمین‌های اسلامی و خلافت اسلامی، در مقابل بلاد کفر یا امت مسیحی منسجم نماید. مثلاً آیه شعوبیه (حجرات: ۱۳) یکی از بنیان‌های فکری تمدن اسلامی قرن چهارم است که موجب انسجام و زندگی اقشار مختلف در کنار هم گردید و تقوا را عامل همبستگی و جایگزین تفاخرات قومی و نژادی کرد.

ویژگی‌های تمدن قرن چهارم هجری

مؤلفه‌های سیاسی

اولین سطح از تمدن‌سازی به حاکمیت و مدیریت سیاسی برمی‌گردد. در صورت

کارآمدی و انسجام سیاسی این مدیریت در بین مدیران آن، جامعه دارای اقتدار و تمرکز در اداره امور محدوده‌های تحت کنترل خود می‌گردد. حاکمیت دوران عباسی دارای دو مرحله است. مرحله اول که حاکمیت عباسی در سرزمین‌های اسلامی بلامنازع است و شاهد شکوفایی فرهنگی اسلام در دو گام بیت‌الحکمه بغداد و نهضت ترجمه هستیم. در مرحله دوم نیز، اگرچه حاکمیت یک‌دست اسلامی جای خود را به حاکمیت‌های منطقه‌ای داد، دنیای اسلام دارای یک انسجام مشروعیتی و سیاسی، به‌عنوان بلاد اسلام در مقابل بلاد کفر، بود. «گستره امپراتوری سرزمین‌های اسلامی، در قرن چهارم هجری، بسیار وسیع است. خاندان بویه بر فارس و ری و اصفهان و غرب ایران، محمدبن الیاس در کرمان، خاندان حمدان در موصل و دیار بکر و شمال بین‌النهرین، محمدبن طغج، ملقب به اخشید، در مصر و شام، فاطمیان در تونس و مراکش، عبدالرحمان اموی، ملقب به ناصر، در اندلس، ابوطاهر قرمطی در یمامه و بحرین قدرت یافتند و به‌جز بغداد و اطراف آن چیزی در دست خلیفه نماند» (متز، ۱۳۶۴: ص ۱۳).

اگرچه وحدت سیاسی دچار گسست شد ولی وحدت اجتماعی و فرهنگی حفظ شد. «تجزیه امپراتوری اسلامی و تعداد امیرالمؤمنین‌ها به محدودیت مفهوم اسلام و وطن اسلامی منجر نشد، بلکه همه این سرزمین‌ها مملکتی واحد تلقی می‌شدند. مملکت اسلام در برابر مملکت کفر، در واقع وحدت سرزمین‌های اسلامی به حدود سیاسی جدید محدود نشد و این عکس حالتی بود که در امپراتوری آلمان در قرن نوزده رخ داد» (همان: ص ۱۴). در همان محدوده امنیت برای تمامی مسلمانان برقرار بود «فرد مسلمان می‌توانست در سایه پرچم اسلام در داخل حدود مذکور مسافرت کند و همه جا هم‌کیشان خود را ببیند که یک خدا را می‌پرستند و به یکسان نماز می‌گزارند و دین و آیین و سنت‌های یگانه‌ای دارند. طبق یک قانون عملی حق شهروندی برای هر مسلمان تضمین شده بود، به‌طوری‌که در تمام آن سرزمین وسیع کسی نمی‌توانست به‌هیچ‌وجه متعرض آزادی شخصی او شود و یا او را به بردگی بگیرد. چنانکه ناصر خسرو در قرن پنجم هجری (یازده میلادی) همه این کشورها را سیاحت نمود و با مشکلاتی که یک آلمانی در قرن هجدهم در آلمان برخورد می‌کرد مواجه نشد» (همان: ص ۱۵). در این دوران، با لقب رنسانس تمدن اسلامی، علوم، هنر و صنایع مختلف در اوج بلوغ به سر

می‌برند. «در قرن چهارم هجری از طرفی شاهد تجزیه یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های قرون وسطی، یعنی خلافت عباسی، و از طرفی ناظر تکوین و تکامل حکومت‌های محلی مقتدر در ممالک مختلف اسلامی هستیم. نتیجه امتزاج تمدن‌های قدیم و ظهور ظرفیت‌ها و قابلیت‌های اندیشگی و عملی تمدن اسلامی در این قرن به نقطه اوج می‌رسد و نیازهای جدید اجتماعی، چاره‌گران و اندیشمندان را از سویی به احیای موارث قدیم و از طرفی به آفرینش طریق‌های جدید در ادب و حکمت و سیاست و مملکت‌داری و آداب معیشت و جنگ و عمران می‌کشاند» (همان: ص ۹).

مؤلفه‌های فرهنگی و آموزشی

علم و عقل قبل از اسلام در سایر ادیان ابراهیمی، مثل مسیحیت و یهود، نیز از جایگاه بالایی برخوردار بودند که در میراث شریعت یهود و سنت مدرسی مسیحیت این امر آشکار است. هابر ماس میراث یهودی-مسیحی را ریشه مدرنیته می‌داند «فرم‌های جدید خودآگاهی، که دربرگیرنده انتزاع صحیح، علم مدرن و هنر خودمختار است، نمی‌توانست جدا از فرم‌های سازمانی مسیحیت هلنیستی، کلیسای کاتولیک روم و بدون دانشگاه‌ها، صومعه‌ها و کلیساهای اسقفی توسعه یابد و این مخصوصاً برای ظهور ساختارهای ذهنی صدق می‌کرد. برخلاف دوره روایتگری‌های اسطوره‌ای اولیه، ایده خداوند به‌عنوان ایده انسجام‌یافته، خدای نادیدنی که خالق و رهایی‌بخش نیز هست، به‌منزله یک تحول برای ورود به یک دیدگاه کاملاً نو تمایز یافته است. با این ایده، روح بی‌نهایت (خدا) تثبیت می‌شود و فراتر از نگاه این دنیایی قرار می‌گیرد. اما فقط با گذار به مدرنیته است که دانستن و موضوع قضاوت اخلاقی، تبدیل به یک دیدگاه ثابت الهیاتی می‌شود» (Habermas, 2004: p. 147-8). هابر ماس در جستجوی ریشه عقل‌گرایی غربی در نهضت رفرماسیون و فرم اعتقادی مسیحیت معتقد است که «دکترین مسیحی از طریق مفاهیم واسط و فرم فلسفی اسکولاستیک و فرم الهیات علمی توسعه یافت». (ibid. p. 150)

ماکس وبر، جامعه‌شناس کلاسیک و متخصص در دین و مدرنیته، معتقد است که مسیحیت یک نقش بی‌نظیر در شکل‌گیری مدرنیته غربی داشت. «محصول تمدن مدرن

اروپایی، در مطالعه هر مسئله از تاریخ جهانی تا این حد است که از خود پرسد چه ترکیبی از شواهد واقعیت وابسته به تمدن غربی است و فقط در تمدن غربی منجر به ظهور پدیده فرهنگی شده که در خط توسعه‌ای است که دارای اهمیت و ارزش جهانی است. فقط در غرب علم در مرحله‌ای از توسعه قرار دارد که ما آن را دانش تجربی دارای اعتبار می‌شناسیم. بازتاب مسائل هستی و زندگی، نوع بسیار عمیق اندیشه فلسفی و الهیاتی به آن محدود نمی‌شود بلکه آخرین توسعه کامل یک سیستم الهیاتی نیز مدیون مسیحیت تحت نفوذ هلنیسم است و از این نوع فقط در بعضی از شاخه‌های اسلام و بعضی از فرق هندویی دیده می‌شود» (Weber, 1950: p 13).

اما در دنیای اسلام وضع کاملاً متفاوت است و دانش اندوختن فریضه‌ای دینی تلقی می‌شود. «مسلمانان جستجوی برای دانش را وظیفه دینی تلقی کردند. این نقش چهره یگانه‌ای از یک دین را آشکار کرد که موجب سربلندی نوع بشر گردید» (Essa and Ali, 2010: p 2). داشتن قرآن، به‌منزله یک متن مذهبی پایه برای مسلمانان، و تکرار کلمات عربی، مانند تذکر، تدبیر، تعقل، علم، بصیرت، با دانش و عقلانیت در ارتباط است اما این عقلانیت در اسلام با عقلانیت وارد شده از فلسفه یونان بسیار متفاوت و عقلانیتی خودبنیاد است. «اسلام اهمیت فراوانی به خواندن، نوشتن و یاد گرفتن داد. واژه علم به‌کاررفته در قرآن به معنای (دانش یا علم تجربی) دائماً تأکید شده است. بعضی از خصوصیات خدا عبارت‌اند از علیم و خبیر. خواندن یکی از فرمان‌های خداوند است. قرآن می‌فرماید بخوان به نام خداوند مهربان، خدایی که به وسیله قلم تعلیم داد. تعلیم به انسانی که چیزی نمی‌دانست. به‌درستی که انسان وقتی که غنی شد ناسپاس می‌شود (علق: ۱-۶). برای واژه علم و مشتقات آن ما در قرآن به صدها آیه برمی‌خوریم. در واقع قرآن علم را با نور یا روشنایی و جهل یا نادانی را با تاریکی برابر می‌بیند. پیامبر یادگیری را تشویق کرده‌اند و گفته معروفشان این بود که مرکب یک طالب علم از خون شهید ارزشمندتر است» (Ansari, 2001: p. 28). بسیاری از آیات قرآن به مؤمنان می‌گوید که به طبیعت در نقش نیروی خلقت توجه کنند و همچنین فهم بهتر معنای قرآن را به مؤمنان متذکر می‌شود. «قرآن بیان می‌کند که طبیعت کتاب بزرگ و گشوده خداست که باید خوانده و تفسیر شود و انسان‌هایی که دارای عقلانیت، فهم و دانش هستند می‌توانند هدف و معنای این کتاب را به دست آورند» (Al-Attas, 1996).

با این زمینه می‌توان اولین تجلی ظهور عینیت آموختن را در مساجد دانست. باتوجه به فرهنگ شفاهی غالب در دوران جاهلیت، شروع کتابت قرآن سرآغازی برای ورود به دنیای جدیدی شد که ایجاد یک پارادایم جدید و رنسانسی اندیشه‌ای و فکری و یک فرهنگ مکتوب را موجب شد. آموزش قرآن و نیاز به پاسخ دینی در مقابل مسائل نو، مساجد را به اولین پایگاه‌های عمومی آموزشی تبدیل کرد. «در تاریخ فرهنگ، تعلیم و تربیت اسلامی از آغاز تا قرن چهارم هجری قمری مساجد مهم‌ترین مراکز و نهادهای علمی و آموزشی در جهان اسلام شناخته می‌شود. در هنگام ظهور اسلام هیچ نهاد و مؤسسه مستقل آموزشی در حجاز وجود نداشت. زیرا تعلیم و تربیت بر آموزش شفاهی استوار بود. به تدریج با نزول وحی، عده‌ای، به فرمان پیامبر، مأمور نوشتن آیه‌های قرآن شدند. جلسات تعلیم آیه‌ها و مفاهیم کلام وحی در مسجد و در ساعت‌هایی غیر از اوقات نماز جماعت و وعظ برگزار می‌شد» (حسین‌زاده شانه‌چی و طحانی، ۱۳۹۲: ص ۱۵۵). مسجد اولین سازمان جمعی با رویکرد دوگانه عبادی و آموزشی بود که امر آموزش دینی و غیردینی را عمومیت بخشید و همه ارکان اجتماعی را پوشش داد. «مهم‌ترین کارکرد مسجد عبادت جمعی و کارکرد ثانویه، در صدر اسلام، آموزش بود. دانشمندان اسلامی به ستون‌های مسجد تکیه می‌دادند و شاگردان گرداگرد آن‌ها» (همان‌جا).

مساجد اولین مکان‌های آموزشی بودند که توانستند موجب ظهور مکاتب برای آموزش کودکان مسلمان شوند و در تکامل خود به مدارس دینی و سپس نظامیه‌ها رسیدند. «مساجد را می‌توان نوعی دانشگاه عمومی و همگانی در سراسر قلمرو اسلام دانست. از این مرکز قدیمی تعلیم زبان و دین، مدرسه عمومی ابتدایی، یعنی مکتب، تولد یافت. هم‌چنین مراکز علمی پیشرفته‌ای شکل گرفتند که بعدها به صورت دانشگاه‌های اسلامی در آمدند و الگویی برای دانشگاه‌های اروپایی قرون یازدهم و دوازدهم شدند» (همان: ص ۱۵۶). فرق اسلامی در آموزش مبانی تعلیم و تربیتی خود آزاد بودند که این امر، علاوه بر گسترش فرهنگ مدارا و تحمل، موجب رونق و تعامل افکار و اندیشه‌ها می‌شد. «به غیر از موادی که به برخی از فرقه‌ها اختصاص داشت، در بیشتر مدرسه‌های عالی سرزمین‌های اسلام، تعلیم آزاد بود و هر یک از فرقه‌های

اسلامی معارف و علوم مقبول خود را آموزش می‌دیدند. در یک طبقه‌بندی که از اواخر قرن سوم هجری در مدارس علمیه رایج شده بود، معارف و علوم به علوم عقلی شامل قرآن، تفسیر، علم حدیث، فلسفه و اصول تقسیم می‌شدند» (همان: ص ۱۵۹).

به این ترتیب مساجد و سپس مدارس زمینه‌تدوین یک استراتژی فرهنگی و متعاقباً تعاملات فرهنگی را موجب شدند. اگرچه نظامیه‌ها از اواسط قرن پنجم هجری به بعد ظاهر شدند، مساجد اولین به‌منزله بستر آموزشی در خصوص معارف دینی عمل کردند و از درون مسجد در ابتدا مکتب‌خانه‌ها و سپس مدرسه‌ها بیرون آمدند. اگرچه بر مدارس هیچ‌گونه سیاستگذاری دولتی همانند نظامیه‌ها حاکم نبود، در بستر اجتماعی خیرین، از دولتمردان و ثروتمندان، از آن‌ها حمایت می‌کردند و توانستند زمینه انتقال علوم دینی و غیردینی و زمینه رشد و توسعه نظامیه‌ها را در آینده فراهم نمایند. «در قرن سوم هجری و اوائل قرن چهارم به دلیل فراهم آمدن اوضاع اجتماعی مناسب، علوم یونانی از طریق مترجمان سریانی به عالم اسلام وارد شد و از سوی دیگر علوم خاص اسلامی شامل علوم قرآنی و فروع آن، از قبیل فقه و حدیث کلام و لغت، به شکوفایی و کمال خود می‌رسید. در این میان از لحاظ علمی موقعیت ویژه‌ای فراهم گردید که دانشمندان با زمینه‌های فرهنگی متنوع و متفاوت مانند ایرانیان، اعراب، یهود، و جوامع مسیحی مختلف از قبیل نسطوریان و یعقوبیان و نیز صابئین در یک نهضت علمی مشترک شرکت نمایند و آثار علمی فرهنگی خود را به وجود آورند و آن را عرضه و یا حتی تبلیغ نمایند. در چنین وضعیت مناسبی دانشمندان، از هر گروه، می‌توانستند با آزادی کامل و دور از هرگونه تعصب و سبق ذهن از نقطه‌نظرهای طرف دیگر آگاه گردند و در نتیجه پیشرفت شایان ملاحظه‌ای در اثر برخورد افکار در بسیاری از زمینه‌های علمی به وجود آمد. پیشرفت مخصوصاً در جایی که موضوع واحد یا مشابهی از دیدگاه‌های مختلف بحث و بررسی می‌شد چشمگیر بود» (اژه‌ای، ۱۳۶۹: ص ۲).

به‌طور مثال انتقال علوم یونانی و مخصوصاً انتقال اندیشه‌های ارسطو به دنیای اسلام فقط با یک سرمایه اجتماعی مقدور شد که در مکتب نوبنیاد ارسطویی بغداد توانست ابویشر متی بن یوسف قناتی مسیحی را با ابونصر فارابی مسلمان در یک مکتب قرار دهد. «از یک سو مکتب نوبنیاد ارسطویی بغداد بود که به مباحث زبان و منطق علاقه‌مند بود و

اعضای آن عمدتاً از مسیحیان سریانی زبان بودند. این گروه به ترجمه و تفسیر آثار ارسطو، مخصوصاً آثار منطقی او، مشغول بودند و از نظر فرهنگ خود را وارث و مدافع فرهنگ یونانی می‌دانستند. ریاست مکتب در این زمان با ابوبشر متی بن یونس قنایی (متوفی ۳۲۸ هجری) بود که از مترجمان بنام آثار ارسطوست. درعین حال این مکتب فیلسوف و منطقی برجسته‌ای همچون ابونصر فارابی (۲۵۷-۳۳۹ هجری) را نیز در خود جای داده بود. در برابر این مکتب گروهی از دانشمندان علوم اسلامی قرار گرفته بودند و آن‌ها نیز به مسائل نحو و زبان، به‌طورکلی، علاقه‌مند بودند. علم نحو در این زمان از رشته‌های رشدیافته، پویا و پرتحرک در مراکز علمی مسلمانان به شمار می‌رفت. یکی از برجسته‌ترین اعضاء این گروه، به نقل از ابوحنیف توحیدی، ابوسعید سیرافی است. توحیدی خود از شاگردان و مریدان سیرافی است و از وی علم حدیث و علوم ادبی را آموخته است. اختلاف نظر علمی در میان این دو گروه، در باب ماهیت منطق و زبان، بالاخره در سال ۳۲۶ هجری منتهی به یک بحث شفاهی و رویارویی علمی می‌شود. برگزارکننده مجلس مناظره، ابن فرات، وزیر عباسی، است. ابن فرات خود هدایت و کنترل بحث را در جریان این جلسه مناظره به عهده داشته است» (همان: صص ۲ و ۳).

مؤلفه‌های اجتماعی

مواردی که در خصوص نهادهای اجتماعی می‌توان بر شمرد از این قبیل است. باتوجه‌به اینکه اولین وجه تمایز یک جامعه دینی، رویکرد دینی آن است و از آنجا که مدنیت دوران خلفاء راشدین و بنی‌امیه و بنی‌عباس بسط و گسترش سیستم حکومتی و اجتماعی از صدر اسلام به بعد بوده است، طبیعی است که تشکیلات دینی و اهمیت آن در ساختار اجتماعی قرن چهارم هجری از بقیه ویژگی‌های اجتماعی مهم‌تر است. گستردگی تشکیلات دینی و یکدستی شعائر و مناسک دینی، از نظر فرم و محتوا، جامعه دینی اسلامی از شرق تا غرب فتوحات را یک نوع یکدستی و یگانگی می‌بخشید. اما این تشکیلات دینی برخلاف دوران اسکولاستیک مسیحی، بسته و خودمحور و مستبدانه، نبود. بلکه باتوجه‌به تنوع قومی و نژادی جامعه بزرگ اسلامی و وجود سایر معتقدان به ادیان دیگر که با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی

زندگی می‌کردند و دارای نقش در سازمان علمی جامعه اسلامی بودند. زمینه ورود اندیشه فلسفی یونان به سرزمین‌های اسلامی فراهم شد. «در قرن سوم هجری و اوائل قرن چهارم به دلیل فراهم آمدن اوضاع اجتماعی مناسب، علوم یونانی از طریق مترجمان سریانی به عالم اسلام وارد گردید، و از سوی دیگر علوم خاص اسلامی شامل علوم قرآنی و فروع آن، از قبیل فقه و حدیث، کلام و لغت و غیره به شکوفایی و کمال خود می‌رسید. در این میان از لحاظ علمی، موقعیت ویژه‌ای فراهم گردید که دانشمندان با زمینه‌های فرهنگی متنوع و متفاوت مانند ایرانیان، اعراب، یهود، و جوامع مسیحی مختلف از قبیل نسطوریان و یعقوبیان و نیز صابئین در یک نهضت علمی مشترک شرکت نمایند و آثار علمی و فرهنگی خود را به وجود آورند و آن را عرضه و یا حتی تبلیغ کنند. در چنین وضعیت مناسبی دانشمندان، از هر گروه، می‌توانستند با آزادی کامل و دور از هر گونه تعصب و سبق ذهن از نقطه‌نظرهای طرف دیگر آگاه گردند و در نتیجه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در اثر برخورد افکار در بسیاری از زمینه‌های علمی به وجود آمد. پیشرفت، مخصوصاً در جایی که درباره موضوع واحد یا مشابهی از دیدگاه‌های مختلف بحث و بررسی می‌شد، چشمگیر بود» (همان: ص ۲). رواداری و مدارای اعتقادی در ذات تشکیلات دینی جامعه اسلامی بود و همین شرایط انسجام و سرمایه اجتماعی را موجب می‌شد که، علاوه بر کارکرد مناسب اجتماعی، رونق اقتصادی را نیز سبب می‌گردید. البته به دلیل فتوحات اسلامی و گستردگی ورود مالیات به بیت‌المال، جامعه اسلامی قرن چهارم جامعه‌ای شکوفا، به لحاظ اقتصادی، بود.

«در این قرن سرزمین‌های اسلامی از وضعیت بسیار مطلوب معیشتی برخوردارند و در حوزه‌های مختلف علم و ادب و فرهنگ و سیاست، پیشرفته هستند» (دادور و عادلوند، ۱۳۹۴: ص ۱۴). رفع فقر و زندگی حداقلی جزء برنامه‌های اقتصادی یک جامعه اسلامی نیست بلکه قوام اقتصادی، به معنای برخورداری مطلوب از امکانات اجتماعی به قصد رشد و شکوفایی وجودی و معنوی، هدف اقتصادی یک جامعه اسلامی است. همین زمینه همراه با رواداری و مدارا، در زمانی که ممالک اسلامی به حکومت‌های منطقه‌ای تقسیم شد، نیز تداوم یافت. «در آستانه ظهور آل بویه، بغداد صحنه نزاع گروه‌ها و نحل‌های مختلف سیاسی و فکری بود. تا قرن چهارم فرقه‌ها، مذاهب و مکاتب متفاوتی

به وجود آمده بودند که در بسیاری از مسائل، از جمله مسائل سیاسی و رهبری، اختلاف مسلمانان را موجب شده بودند. در عصر آل‌بویه با ظهور مکتب اشاعره و حمایت آن‌ها از حنابله، رویکرد خاندان نوبختی، شیخ مفید و شاگردانش و ظهور جریان عقل‌گرایی، آتش منازعات بالاگرفت و پیروان ادیان دیگر و فلاسفه نیز بر وسعت این منازعات می‌افزودند و دولت آل‌بویه، در این شرایط فرهنگی و مذهبی، تشکیل شد. تسلط بر این اوضاع دشوار به نظر می‌رسید و این مهم، جز با تدبیر و اعمال سیاست‌های خاص، که به نظر می‌رسد که آل‌بویه از عهده آن برآمدند، میسر نبود» (بارانی و دهقانی، ۱۳۹۲: ص ۳۴).

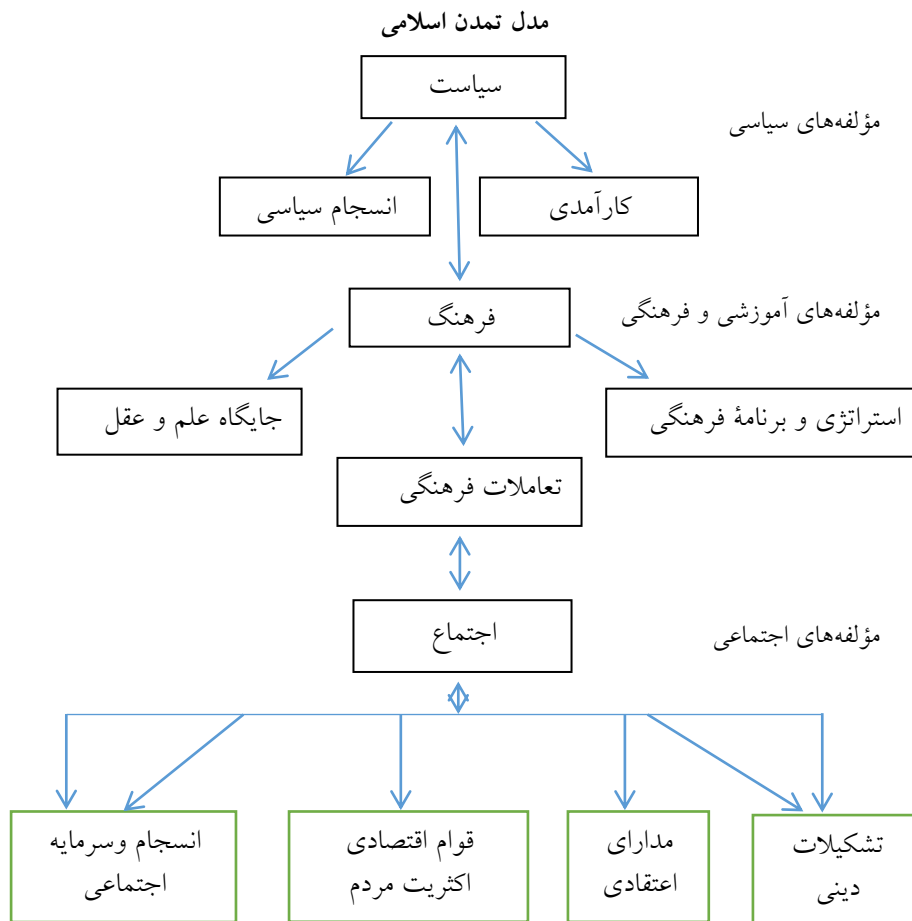
موضوع رواداری سیاسی و مذهبی حتی در فرم‌های اعتقادی دیگر نیز تداوم یافت، مثلاً آل‌بویه شیعی نیز اگرچه مبانی متفاوت برای مشروعیت خود پی‌ریزی کرد، تعصبات دینی در امر دین و مذهب در دوران حکومت آنان حداقل بود. «آل‌بویه شیعی مذهب در امر دین و مذهب جامعه تعصب چندانی به خرج نمی‌دادند و حتی گاهی بیش از اندازه اهل شکیبایی، تحمل و گذشت بودند. آل‌بویه به همه علمای دانشمندان و پیروان فرق و مذاهب مختلف آزادی عمل داده بودند تا در حکومت آل‌بویه ابراز وجود کنند و بتوانند آزادانه به عقاید و اندیشه‌های خود عمل کنند و حتی فراتر از این، حقوق آن‌ها را محترم می‌شمردند و از آن دفاع می‌کردند. آنان، در اغلب موارد در امور سیاسی و حکومتی، شایسته‌سالاری را ملاک قرار می‌دادند و بدون تعصب مذهبی از افراد خبره و برجسته در امور مملکتی استفاده می‌کردند. حاکمان آل‌بویه با در پیش گرفتن سیاست رواداری در امور سیاسی، تعصبات مذهبی را در عزل و نصب‌های کارگزاران حکومتی دخالت نمی‌دادند و به افراد با گرایش‌های مذهبی مختلف، اجازه داده بودند تا بتوانند در سایه حمایت حاکمیت، به ابراز وجود بپردازند و حکومت نیز از وجود گرایش‌های مذهبی مختلف برای اداره مملکت بهره می‌برد» (همان: ص ۳۵). وجود شهرهایی با جمعیت انبوه، نظیر شام و بغداد و بصره، با زیرساخت‌های شهری و مکان‌هایی با کارکردهای دینی (مساجد، خانقاه‌ها)، آموزشی (مدارس و نظامیه‌ها)، اقتصادی (بازار) و غیره، همراه با یک شبکه قوی ارتباطی و حمل‌ونقل، موجب تخصصی شدن مشاغل و تقسیم کار اجتماعی و متعاقب آن طبقات اجتماعی با پایگاه فکری، اقتصادی و اجتماعی اثبات شد.

نتیجه‌گیری

«تمدن اسلامی دستاوردهای عظیم و میراث فکری یک عقیده را عرضه کرد که جهانی را تغییر داد. بزرگ‌ترین حوزه جغرافیایی را توسعه داد، سراسر نیمکره شرقی، از اسپانیا و شمال آفریقا تا خاورمیانه و آسیا، حلقه‌ای بین دنیای قدیم و رنسانس اروپایی بود. مسلمانان، در حال حاضر، در وضعیتی قرار دارند که از نگاه اکثریت جوامع اسلامی فرهنگ عقب‌افتاده دارند. اما باور تاریخ‌نگاری عمومی از واقعیت‌های مستند تاریخی جدا می‌شود که بیانگر این است که اوج تمدن اسلامی مدلی از توسعه و پیشرفت جامعه بشری بود» (Essa and Ali, 2010: p. 1). پس در قابلیت، یگانگی و ایفاء نقش تمدن اسلامی در پیشرفت و توسعه و تکامل اندیشه بشری و رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در بین محققان تاریخی و اسلامی تردیدی نیست. به این ترتیب آیا امکان ترسیم یک مدل، با استفاده از تجربه تاریخی رنسانس اسلامی قرن چهارم هجری به عنوان نقشه راهی برای شکل دادن تمدن نوین اسلامی، وجود دارد؟ همچنین ترسیم این مدل، بر اساس تجربیات تاریخی، تا چه میزان به آسیب‌شناسی موانع شکل‌گیری تمدن‌سازی نوین اسلامی در ایران امروز مدد می‌رساند؟

یکی از راهکاری بنیادی جهت رسیدن به تمدن‌سازی، عملیاتی نمودن برنامه‌ها برای رسیدن به مقصد است. مدل‌سازی یکی از راه‌های عینی نمودن اهداف برنامه‌ها برای رسیدن به مقصد است. مؤلفه‌های مدل ذیل علاوه بر اینکه در قرن چهارم هجری قابل‌بازشناسی است، انطباق‌پذیر با دوران جدید نیز هست. مؤلفه‌های سطح اول (حاکمیت و مدیریت سیاسی) عبارت از کارآمدی و انسجام سیاسی است. مؤلفه‌های سطح دوم (نهادهای فرهنگی و آموزشی) عبارت است از استراتژی و برنامه فرهنگی، تعاملات فرهنگی و جایگاه علم و عقل. ویژگی‌های سطح سوم (نهادهای اجتماعی) عبارت است از تشکیلات دینی، مدارای اعتقادی، قوام اقتصادی اکثریت مردم، انسجام و سرمایه اجتماعی که این سطوح با یک حرکت رفت و برگشت، از بالا به پایین و از پایین به بالا، بر روی هم اثر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌پذیرند.

ضمناً این مؤلفه‌ها علاوه بر اینکه در قرن چهارم هجری قابل‌بازشناسی است، انطباق‌پذیر با دوران جدید نیز هست.



همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، اولین سطح از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تمدن‌سازی، مؤلفه‌های سیاسی است چراکه نظام‌های سیاسی، در مرحله تمدن‌سازی، از دوران کودکی و نوجوانی خود گذر کرده و بالغ شده‌اند و با در دست داشتن اختیارات و امکانات، توان تدوین استراتژی‌های فرهنگی و آموزشی را دارند و می‌توانند در عرصه فرهنگ‌سازی تمدنی نقشی اساسی ایفاء نمایند. برنامه‌های فرهنگ‌سازی یک نظام سیاسی وقتی اثرگذار است که یک نظام سیاسی، به شکل یک نظام کارآمد، توانایی اداره مطلوب و مدیریت سیاسی بهینه را داشته باشد و معیشت و رفاه اقتصادی عموم مردم هم، جزء برنامه‌های آن، عملیاتی و محقق گردد. بعد از انقلاب اسلامی و مخصوصاً بعد از دوران جنگ ایران

و عراق و صف‌آرایی دو نیروی سیاسی کشور که تا قبل از آن حضور آنان در صحنه سیاسی کشور آن‌چنان از هم تفکیک شده نبود، باعث سهم‌خواهی نیروهای سیاسی دخیل در امر حاکمیت و نهایتاً موجب کاهش انسجام سیاسی و در نتیجه موجب فقدان کارآمدی و کاهش توان اجرایی کشور گردید. در اینجا لازم است، به‌عنوان اولین ملزومات سیاسی و حاکمیتی برای حفظ انسجام سیاسی و رسیدن به امر تمدن‌سازی، تغییر سیستم ریاستی به پارلمانی و یا پذیرش احزاب رقابتی و اتکا به آراء عمومی در امر سیستم اجرایی ریاستی به‌طور کامل اجرا گردد. در تدوین استراتژی فرهنگی می‌توان گفت که انسجام سیاسی موجب می‌شود که مدیران سیاسی برای فرهنگ‌سازی و تدوین برنامه‌های آموزشی وحدت‌نظر یابند و به دنبال یک هدف باشند. سهم مؤلفه‌های اسلام و ایران باید در استراتژی‌های فرهنگی و حتی میزان پذیرش مؤلفه‌های فرهنگی بیرونی نیز مشخص باشد. در قرن چهارم هجری پذیرش فلسفه یونانی و نیاز به ترجمه آثار ارسطو مشخص شد و سپس اهتمام جمعی از رأس تا نهادهای آموزشی و متفکران دینی و دانشمندان در این مسیر قرار گرفتند. در ارتباط با دنیای غرب و دستاوردهای آن و یا ارتباط با شرق و یا کشورهای اسلامی، کدامیک باید در الویت قرار بگیرد و سیاست تعاملات فرهنگی ما با دنیای خارج باید چگونه باشد؟ تدوین استراتژی تعاملات فرهنگی و الویت‌بندی در روابط فرهنگی با کشورهای خارجی باید تعیین شود و تکلیف تصویر دوگانه و متضاد غرب پیشرفته و الگو با غرب مستکبر و شیطانی معلوم شود. علم و عقل مدرن که در حال حاضر در نهادهای جدید و دانشگاهی ما دنبال می‌شود تا چه حد باید از طرف نهادهای سنتی و حوزوی ما پذیرفته شود؟ در خصوص مؤلفه‌های اجتماعی می‌توان گفت که مرزبندی تشکیلات و نهادسازی دینی ما به نحوی باشد که مدارای اعتقادی و گفتمان‌های فکری و اندیشه‌ای، که از مقدمات ضروری و اولیه تمدن‌سازی است، آسیب نبیند و فضای گفتگو، بحث و آزاداندیشی متداول باشد. نهایتاً اینکه وجود تبعیض و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی، به دلیل ناتوانی نظام سیاسی در بهبود و رفاه معیشتی و توزیع مناسب فرصت‌های اجتماعی، علاوه‌براینکه مانع ورود بسیاری از استعدادها در امر تمدن‌سازی می‌شود بلکه یکی از اساسی‌ترین ملزومات آن را که انسجام و سرمایه اجتماعی است از بین می‌برد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. اسپوزیتو، جان. ال. ۱۳۹۶. **آینده اسلام**. ترجمه مهدی امینی. تهران: نشر ثالث.
۳. اژه‌ای، محمدعلی. ۱۳۶۹. «علم منطق و رابطه آن با علم نحو از دیدگاه دانشمندان اسلامی در قرن چهارم هجری». *مجله جامعه‌شناسی کاربردی*. شماره ۳. صص ۲۸-۱.
۴. بارانی، محمدرضا و دهقانی، محمد. ۱۳۹۲. **جایگاه رواداری مذهبی در امور حکومتی عصر آل بویه**. دوفصلنامه مطالعات تاریخی جهان اسلام. دوره ۱. شماره ۱. بهار و تابستان. صص ۵۱ تا ۳۳.
۵. حسین‌زاده شانه‌چی، غلام‌حسن و طحانی، آزاده. ۱۳۹۲. «مقایسه ساختار و برنامه‌های مراکز آموزشی جهان اسلام (تا پایان قرن هفتم هجری) و اروپای قرون وسطا». *فصلنامه تاریخ اسلام*. دوره ۴. شماره ۴. صص ۱۸۲-۱۵۳.
۶. دادور، ابوقاسم و عادلوند، پدیده. ۱۳۹۴. «انتقال هنرهای صناعی سرزمین‌های اسلامی از قرن چهارم هجری به اروپای غربی قرن دهم». *مجله باغ نظر*. شماره ۳۲. سال دوازدهم. بهار. صص ۱۳ تا ۲۲.
۷. متز، آدام. ۱۳۶۴. **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی**. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو. تهران: امیر کبیر.

8. Al-Attas, Seyd Muhammad al-Naquib. 1996. **Islam and Secularism**. Malaysia: ABIM.
9. Ansari M.T. 2001. **Secularism, Islam, and Modernity: Selected Essays of Alam Khundmiri**. SAGE Publications, India.
10. Essa, ahmed and Ali, Othman. 2010. **Studies in Islamic Civilization, The Muslim contribution to the renaissance**. The International institute of Islamic Thought. UK: Cromwell Press.
11. Habermas, Jurgen. 2002. **Religion and Rationality, (Essays on Reason, God, and Modernity)**. Edited and with an introduction by Eduardo Mendieta. U.S.A.: Wiley.
12. King, David A. 2004. In *Synchrony with the Heavens, Studies in Astronomical Timekeeping and Instrumentation in Medieval Islamic Civilization (studies I-IX)*. Volume one (The call of The Muezzin). Boston: Brill Academic Pub.

13. Nasr, Seyyed Hossein. 2003. **Islam: Religion, History, and Civilization.**
New York: Harper Collins.
14. Weber, Max. 1958. **The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism.**
Translated by Talcott Parsons. New York: Scribner.